

دکتر شهربانو دلبری

عضو هیأت علمی دانشگاه آزاد اسلامی واحد مشهد^۱

ایرانیان آزاده در یمن (ابناء الاحرار)

چکیده

تاریخ ایران و اسلام در بسیاری از زمان‌ها آن چنان با هم گره خورده که از یکدیگر تفکیک‌ناپذیر می‌نماید و در برخی از این جریان‌های تاریخی، اوج مردانگی و جوانمردی ایرانیان بازتاب بیشتری دارد. جریان ابناء یمن، نشان دهنده‌ی یکی از این جریان‌های تاریخی است. با توجه به قراین و شواهد، اولین شهید ایرانی، دادویه نیز از ابناء یمن است، بنابراین جای آن دارد که با دقت بیشتری در آن نگریم.

در این مقاله با تکیه بر مدارک و منابع تاریخی این موضوع بررسی می‌شود که این گروه از ایرانیان اولین دسته‌ای هستند که اسلام را پذیرفتند و در این راه از هیچ کوششی فروگذار نکردند. این امر در پذیرش اسلام و فداکاری و از جان گذشتگی در راه آن، توسط سایر ملل کم سابقه است. بزرگ‌ترین خدمت ایرانیان یمن را در دفاع از اسلام، زمانی مهم‌تر می‌یابیم که پیامبران دروغین و سایر فتنه‌ها و حمله‌های مختلف، اوقاتی پر مخاطره را برای مسلمانان رقم می‌زدند.

واژگان کلیدی:

ایرانیان، یمن، ابناء، اسلام، پیامبر (ص)

^۱ - tarikh_2003@yahoo.com

مقدمه

یمن در جنوب عربستان، قسمت مهمی از جزیره العرب را تشکیل می‌دهد. این سرزمین دارای پیشینه و تمدن کهنی است. ورود ایرانیان به یمن، یکی از وقایع مهم این سرزمین است که خود از اتفاقات سرنوشت‌ساز این ناحیه محسوب می‌شود. اندکی پیش از میلاد رسول خدا(ص)، حوادثی در جنوب جزیره العرب روی داد که به ورود ایرانیان به آنجا انجامید. ایرانیان سهم به‌سزایی در گرویدن مردم یمن به اسلام داشته‌اند. نباید فراموش کنیم که این اسلام آوردن قبل از فتح مکه بوده و این نیز افتخاری برای ایرانیان است. ایمان آوردن آن‌ها به نوبه‌ی خود تأثیر فراوانی در تحکیم مبانی این دین شریف میان عرب و در گسترش اسلام در سایر نواحی داشت. ایرانیان در زمان پیامبر(ص) در ایمان خود به ایشان پای فشردند و در برابر جنبش‌هایی چون اهل رده و منحرفان استقامت کردند و به اسلام و کتاب الهی وفادار ماندند. آنان در این راه از بذل جان هم دریغ نورزیدند.

برخی از منابع تاریخی و جغرافیایی ما را در این راه کمک می‌نماید. هر چند این داستان دلکش و حماسی که در نوع خود بی‌نظیر است و جلوه‌ایی دوباره از جوانمردی ایرانیان را نمایان می‌سازد، در حکایت‌ها و داستان‌ها و اشعار حماسی ایرانیان قبل و بعد از اسلام، آن‌چنان که در محافل عربی مشهور است، نمایان نیست! در حالی که داستان سیف بن ذی یزن نقل محافل عمومی شده و زبان زد نقالان کنونی قهوه‌خانه‌های مصر است. ولی دلیری قهرمان واقعی این داستان یعنی وهریز (وهرز) ایرانی در میان خودی از رنگ و رو افتاده است واقعاً چرا؟

واژه ابناء

ابناء^۱ کلمه‌ای با معانی مختلف است، به معنی پسران. در دوران خلافت عباسی، اخلاف نخستین طرفداران سلسله‌ی عباسی را «ابناء» می‌نامیدند. که مختصر «ابناء

^۱ - abna

الدعوة» بود (فرهنگ معین، ذیل ابناء) برای نسبت به این کلمه ابناء و بنوی گفته شده است.

در قرآن نیز به کلمه‌ی ابناء اشاره شده است.^۱ اما هدف از ابناء در این مقاله، همان ابناء فارس یا ابناء یمن است. گویا اعراب از دیرباز، ایرانیان را «بنو الاحرار یا احرار» می‌خواندند. (دایرة المعارف بستانی ذیل کلمه‌ی ابناء) براساس نوشته‌هایی که در دست است، ابناء بر فرزندان ایرانیان مقیم یمن اطلاق می‌شد که مادرانشان عرب و پدرانشان ایرانی بودند. (ابن کثیر البدایه و النهایه ۲/۲۲۵) البته این کلمه یعنی ابناء، خاص این منطقه نبوده برای نمونه در وقایع زمان محمد امین به سال ۱۹۵ هجری نیز از ابناء محله‌ی حربیه بغداد یاد شده است. (یعقوبی، ۱/ ۴۵۴) و یا در زمان صفاریان نیز به لشکر فردی به نام طوق به ۳۰۰ مرد از ابناء اشاره شده است (ابن خلکان، وفیات الاعیان، ۴۰۶/۶) گویا نسلی که با افراد دیگر آن ناحیه تفاوت داشته‌اند، ابناء خوانده می‌شده‌اند.

در حکایت‌های یمنی نیز از ابناء یاد شده هر چند به لحاظ استنادی تاریخی نمی‌توان آن را به حساب آورد. ابن کثیر نوشته: در ایام مالک بن ذی المنار نوشته‌ای بر قبر هود پیامبر کشف گردید که در آن نام گروه‌هایی که بر یمن مستولی خواهند گشت، آمده بود. بدین صورت که ابتدا: الحمیر الاخیار (زیرا حمیریان افراد نیکوکاری و دینداری بودند) و سپس حبشه الاشرار (زیرا حبشیان بدی‌های بسیار مانند حمله به بیت الله الحرام داشتند) و بعد از آنان الفارس الاحرار (زیرا ایرانیان سلطه‌ی بیگانه را بر خود نمی‌پذیرند) و بالاخره گروه آخری (قریش التجار) هستند که منظور غلبه‌ی پیامبر بر یمن است. (البدایة و النهایة ۲/۲۲۷)

ابناء الاحرار «آزادان» به معنی نجبا به کار می‌رفته است. در واقع این افراد همان رهبران شهر یا ثروتمندان بودند که در یمن دارای جایگاهی ممتاز بوده و معمولاً فرمان روا در امور با آنان مشورت می‌کرد. (پیکولوسکایا، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ۵۷۵) بنواالاحرار را نولد که مستشرق آلمانی با نام آزادان، نجیب، شریف و در فارسی آزاد به معنی پاکزاد مترادف دانسته است. (تاریخ ایرانیان و عرب‌ها ۲۶۰)

۱- و قالت الیهود و النصارى نحن ابناء الله (مائده / ۱۸)

موقعیت جغرافیایی و تجاری یمن

جغرافی نویسان، جنوب شبه جزیره‌ی عربستان را در اقلیم دوم از اقلیم سبعة قرار داده‌اند. یمن که به لحاظ جغرافیایی در محدوده‌ی حضرموت جای داشته، دارای شهرهایی چون مارب، ظفار، شحر، صور مسقط، صحار، صنعا، عدن بوده است. (ادریسی. نزهة المشتاق، ۱۵۰/۱) شهرهای این ناحیه از دیرباز به واسطه‌ی وجود آب و هوایی نسبتاً بهتر از سایر نقاط شبه جزیره‌ی عربستان، سرسبز و آباد بوده و به همین جهت عربستان خوشبخت نامیده می‌شده است. در آن سرزمین میوه‌هایی چون موز و انار و انجیر و زیتون به عمل می‌آمد. وجود دریاهایی در اطراف این ناحیه چون عمان، سرخ و اقیانوس هند، آن را به یکی از مراکز عمده‌ی تجاری دنیای قدیم مبدل ساخته بود. اهالی این منطقه با اقوام و ملل دیگر چون امپراتوری ایران نیز آشنایی داشتند و همین در مسائل مختلف این ناحیه بی‌تأثیر نبوده است. کالاهایی چون عنبر، مواد خوشبو، بخور، چرم، پارچه و سنگ‌های قیمتی، شمشیر و ادویه، ابریشم چینی، برده و عاج و طلای حبشه از موارد تجاری و رونق این منطقه به شمار می‌رفته است. (ابن حوقل، صورة الارض ۳۲) ثروت زیاد آن‌جا از عواملی بود که پایداری دولت‌هایشان را افزایش داد مانند دولت سبائیان که ۹ قرن و دولت حمیر که حدود ۶ قرن حکومت کردند.

قبایل بسیاری از مسقط تا نجران و دولت‌های بی‌شماری در این منطقه وجود داشته که در آن‌ها قصرها و دژها و معابد و سدهای بی‌شماری بوده است. هر قصر، قلعه‌ای و صاحبی داشت که او را «ذو» می‌نامیدند مانند ذوغمدان. چند قصر و قلعه، یک «محفد» و چند محفد را در یک ناحیه، «مخلاف» می‌خواندند، یعقوبی از ۸۴ مخلاف در یمن نام برده است. (البلدان ۸۰) یکی از این مخلاف‌ها، «سنحان» نام دارد که هنوز هم از بازماندگان ایرانیان در آنجا هستند. اکنون ابناء، نام روستایی کوچک از توابع استان عدن در کشور یمن و در کوه پایه‌ی سنحان واقع است.

روستای دیگری نیز در هم جواری روستای ابناء وجود دارد که روستای «الفرس» می‌نامند. روستاهای پراکنده در اطراف الابناء وجود دارد، مانند؛ خولان الطیال، بیت بوس، بنی بهلول و سنحان، ابناء را بنی حشیش هم می‌گویند. (برای اطلاع بیشتر ر.ک. ابراهیم.

احمد. معجم المدن و القبائل الیمنیه) با این حال باید این کلمه بنی جشنس باشد که از ابناء بودند. (ابن اثیر. الکامل. ج ۱ از مجلد دوم. ص ۳۵)

روابط یمن با ایران و حبشه

امپراتوری بزرگ ایران در همسایگی یمن قرار داشت و تنها دریای عمان و خلیج فارس میان دو منطقه قرار گرفته بود. از دیرباز، ارتباط تجاری بسیاری بین دو ملت وجود داشت. اما به لحاظ سیاسی اخبار چندانی در اختیار نداریم و منابع مطلب زیادی در اختیار ما نمی‌گذارند. بی شک یکی از دلایل ارتباط‌های اندک سیاسی میان دو کشور، وجود بیابان‌های سوزان شمال یمن یعنی بادیه‌هایی چون ربع‌الخالی. نفود و دهنه، بود. هم‌چنین دلنشین نبودن این ناحیه را برای امپراتوری ایران، می‌توان از این دلایل برشمرد. با این حال روابطی هر چند اندک میان آن‌ها وجود داشته و پیشینه‌ی ارتباط ایران با یمن به دوران هخامنشی باز می‌گردد که فردوسی در شاهنامه به رفتن کیکاووس شاه به سرزمین «هاماوران» اشاره کرده است.

بفرمود تا برنشیند با سپاه بی رزم «هاماوران» کینه خواه

این مطلب را منابعی چون ثعالبی، طبری و مسعودی با اندکی تفاوت نقل کرده‌اند. هم‌چنین فردوسی از ازدواج سه پسر فریدون با دختران پادشاه یمن صحبت کرده است. درباره‌ی رابطه‌ی کشور حبشه با یمن نیز باید گفت نزدیکی میان دو کشور از دیر زمان، باعث رفت و آمدهای گوناگون تجاری، مذهبی شده بود. پس از آن که مسیحیت در روم به عنوان دین رسمی پذیرفته شد. تبلیغات زیادی از جانب آنان برای جذب و انتشار مسیحیت صورت گرفت. حبشه یکی از کشورهایی بود که مسیحیت را پذیرفت.

اعزام نیرو توسط انوشیروان و اوضاع ناحیه‌ی یمن

برای درک بهتر دلیل آمدن ایرانیان به یمن و حضور چندین ساله‌ی آنان می‌بایست کمی به عقب باز گردیم و هرچند موجز به اوضاع یمن هم‌زمان با استیلای ایرانیان بر آن منطقه بپردازیم. پس از حبشه و تحت تأثیر آن کشور. نجران یکی از سرزمین‌هایی بود

که مسیحیت را پذیرفت. در قرآن داستان «اصحاب اخدود» در سوره‌ی مبارکه‌ی بروج آیه‌ی ۴-۵ آمده که واقعیتی تاریخی بوده است و امروزه اسناد و مدارک حبشی و رومی و یونانی و سنگ نبشته‌های حمیری نیز آن را تأیید می‌کند. برخی زمان این واقعه را چهل سال پیش از بعثت رسول خدا(ص) نوشته‌اند. پادشاهان یمن لقب ذو داشتند و یکی از آن‌ها «ذونواس» نام داشت که برخی او را آخرین پادشاه حمیریان دانسته‌اند. وی پس از آن‌که به یهودیت تغییر کیش داد، نام خود را یوسف نهاد. (سیره ابن هشام، ۴۴/۱) ذونواس سپس به سوی نجران رفت و آنان را به یهودیت دعوت کرد. اما با مقاومت آن‌ها روبه‌رو شد. بنابراین گودال‌هایی از آتش درست کرد. نقل است که اعضای آن‌ها را می‌بریدند و سپس آنها را در آتش می‌انداختند. تعداد این افراد را از ۸۰ تا بیست هزار نفر نوشته‌اند. (طبری، ۶۷۲/۲) دو قدرت بزرگ آن روزگار ایران و روم بودند که طبعاً باید برای کمک خواهی به نزد هم کیش خود می‌رفتند. یکی از ایشان فرار کرد و به سوی قیصر روم رفت و از او کمک خواست تا به یاری مسیحیان نجران بروند. قیصر هم به حبشه‌ی مسیحی فرمان امداد به آنها داد. سپاه حبشه به سرکردگی ارباط به یمن آمد. ابرهه (همان کسی که به مکه حمله کرد و در سوره‌ی مبارکه‌ی فیل به آن اشاره شده است)، در میان این سپاه بود. ذونواس سرکوب شده و حبشیان کنترل امور را در سرنوشت گرفتند. ابرهه با ارباط مخالفت کرد و او را شکست داد و با تأیید پادشاه حبشه بر یمن مستولی گشت. (همو، ۶۷۸/۲)

پس از ابرهه پسرش یکسوم و سپس مسروق بن ابرهه بر یمن فرمان راندند. این گروه از فرمانروایان حبشی بر مردم ناحیه ظلم بسیار کردند. یسف بن ذی یزن به نمایندگی از سوی مردم پریشان احوال یمن به سوی قیصر روم رفت ولی وی از کمک به او ابا کرد. (طبری ۶۸۹/۲) در نتیجه به سوی قدرت دیگر آن روزگار یعنی امپراتوری ایران رفت. برخی ابومره ذو یزن را اولین سفیر مردم یمن نوشته‌اند که اشرم حبشی همسر او را به زور گرفته بود. در این‌جا منابع روایت‌های بسیار گوناگونی را مطرح کرده‌اند؛ شاه ایران ابومره را گرامی داشت و منزلی هم در اختیار او گذاشت تا زمانی که مرگ او فرا رسید. (همو، ۶۹۵/۲) به نوشته‌ی نولدکه پسر وی که سفیر دوم مردم یمن بود به نام معدی کرب (همان سیف) موفق به جلب نظر انوشیروان شد. (تاریخ ایرانیان و عربها. ص ۲۴۶ به بعد)

در یک بررسی و نتیجه گیری در می‌یابیم که سیف از طریق نعمان بن منذر (از آخرین پادشاهان لخمی که در حاشیه مرزهای ایران به صورت تحت‌الحمایگی ایران می‌زیستند) به دیدار انوشیروان نائل شده است. بدین صورت که نعمان به سیف گفت صبر کن تا زمان رفتن به من به دربار ایران فرا برسد آن وقت تو را با خود می‌برم. این امر چندان دور از ذهن نبود. زیرا فرستاده‌ی یمنی، جایگاه عالی و چندانی نزد شاه ایران نداشت که خود بدون واسطه شاه را ملاقات کند. برخی تاریخ این دیدار را سال دوم تولد پیامبر(ص) یا در چهل و یکمین سال پادشاهی خسروانوشیروان نوشته‌اند. (مقدسی، البدء، و التاريخ، ۱۹۴/۳)

در ابتدا کسری انوشیروان تمایلی جهت کمک به یمنیان از خود نشان نداد، اما به دلایلی چند موافقت خود را اعلام کرد.

دلایل موافقت انوشیروان با اعزام نیرو به یمن

منابع متقدم درباره انگیزه‌ی اصلی انوشیروان درمورد اعزام نیرو به یمن صریحاً مطلبی نگفته‌اند. با این حال می‌توان با وجود شواهدی در این باره اظهار نظر کرد:

- ۱- اصرار و پافشاری نماینده‌ی یمنی، سیف بن ذی یزن و درخواست‌های مکرر او از شاه ایران انوشیروان را مجاب ساخته است.
- ۲- انوشیروان پس از پسندیدن رأی بزرگان دربار مبنی بر فرستادن زندانیان و راحت شدن از شر ایشان به این امر رضایت داده است.
- ۳- نکته دیگر آن که از زمان یزدگرد اول مسیحیان با آرامش و آسایش بیشتری به انجام مراسم عبادی خود می‌پرداختند. در زمان خسرو پرویز هم این آرامش دو چندان شد. با این حال آزار مسیحیان در یمن از سوی ذونواس هم کیشان آنها را در حدود ایران نگران ساخته و در این مورد جلسات بسیاری هم برپا کرده بودند. دیدار شمعون ارشمی با نعمان بن منذر و اعراب منطقه در این ارتباط بی‌تأثیر نبوده است. (پیکولوسکایا، اعراب حدود مرزهای، ۶۱۸)
- ۴- بی‌شک امپراتوری روم می‌خواست تا برای موقعیت خود و غلبه بر قدرت انوشیروان ایران را از اطراف مرزهایش مورد فشار قرار داده و به حالت محاصره در آورد. یکی از این مناطق جناح جنوب ایران بود. برای همین هم عده‌ای را برای مذاکره با

اعراب و حبشی‌ها فرستاد. اما تفوق و پیروزی‌های نظامی ایران در جبهه‌های مختلف این توطئه‌ی رومیان را خنثی کرد. (گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ۳۶۶) انوشیروان در حقیقت باید به نماینده‌ی یمنی جواب می‌داد چه در واقع به نفع خود او بود تا مقابل رومیان بایستد و مرزهای جنوب غربی ایران را محافظت نماید.

۵- برخی منابع یادآور شده‌اند از دلایلی که سیف را انوشیروان پذیرفت و به او کمک کرد آن بود که سیف در برابر تسلط ایرانیان خواستار بیرون کردن ابرهه شد زیرا سیف مال و مکنتی همراه نداشت تا به پادشاه ایران تقدیم دارد. (مقدسی، البد، و التاريخ، ۳/ ۱۹۰)

۶- گویا ایرانیان قبل از این ماجرا هم بر یمن تسلط داشته‌اند. یمن در زمان داریوش جزو متصرفات ایران بود. (گیرشمن، ایران از آغاز تا اسلام، ۱۶۹) ابن اثیر نیز از حکومت مروزان نامی از سوی هرمز شاه ساسانی مطالبی بیان داشته است که چندان واقعی نمی‌نماید. (کامل، ۵/ ۲۱۰) گویا انوشیروان خود برای استحکام مرزهای جنوبی ایران تا عدن نیز رفته بود. مسکویه می‌نویسد: «و در تنگه‌ای از دریا که میان دو کوه بود با سنگ و تیرهای آهن بیست.» (تجارب الامم، ۱/ ۱۶۵) مسکویه هم چنین فرستادن گروهی به یمن را در ادامه‌ی کشور گشاییهای انوشیروان می‌داند، وی بدون اشاره به سفیر یمن می‌نویسد: «و آن‌گاه به تیسپون بازگشت و سپاهی از مردم دیلم به حبشه فرستاد که مسروق حبشی را در یمن بکشند و از آن پس در تیسپون پیروز و سرافراز ماند.» (همان‌جا)

فرستادن و هرز دیلمی همراه سپاه به یمن

پس از آن که سیف توانست نظر شاه ایران را جلب نماید در حقیقت آغاز مهاجرت گروهی از ایرانیان را هم رقم زد. اکنون انوشیروان می‌بایست به اعزام نیرو مبادرت ورزد. منابع با اندکی تفاوت یک مطلب را بازگو کرده‌اند.

روایت‌های منابعی چون طبری در برخی موارد با ابن اسحاق و هشام کلبی تفاوت دارد. کسری در فکر اعزام سپاه بود و به رای زنی پرداخت. موبدان و مرزبانان بر این نظر شدند تا شاه تعدادی از زندانیان را گسیل دارد. باید یادآور شد این گروه که در زندان بودند از چابک سواران و فرزندان بزرگان و دلیر مردان ایران زمین بودن که به خشم شاه

دچار و به دستور او زندانی شده بودند. زیرا بیم آن می‌رفت که علیه شاه دادگر!! شورش کنند.

درباره‌ی تعداد این سپاه نیز اختلاف نظر وجود دارد؛ طبری تعداد آن‌ها را ۸۰۰ تن نوشته است. (تاریخ الرسل و الملوك، ۲/ ۶۹۵) ابن خلکان از قول ابن قتیبه همراهان و هرز (سالارشان را) در این سفر هفت هزار و پانصد نفر نوشته است. (وفیات الاعیان، ۶/ ۳۵) برخی این قول را صحیح‌تر می‌پندارند مانند ابوالقاسم سهیلی که بعید می‌داند تعداد اندکی بتوانند مقابل سپاه عظیم حبشه ایستادگی کنند که شاید این تعداد اندک گفتن تنها برای حماسی کردن و بازگویی رشادت‌های افسانه وار که معمولاً در تاریخ اتفاق می‌افتد، بوده باشد. (همان، ۶/ ۳۶)

مسعودی از قول یکی از مردم حضرموت در این باره می‌نویسد: «هزار زره دار از قوم ساسان و قوم مهر سن به مَثوب آمده بودند که سپاهان را از سرزمین یمن بیرون کنند و ذویزن راه درست را به آن‌ها نشان داده بود.» (مروج الذهب، ۱/ ۴۴۳)

سر دسته‌ی این گروه، شخصی به نام و هرز یا وهریز بود. درباره‌ی او نیز مطالبی مختلف گفته‌اند، برخی او را از زندانیان دانسته‌اند (مقدسی، البد، و التاريخ، ۳/ ۱۹۰)

دینوری نیز وهرز را پسر کامکار و سن او را در حدود صد سال نوشته است، به عقیده‌ی وی «از دلیران و بزرگان بود که چون در راه‌ها ناامنی به وجود آورده، زندانی شده بود» (اخبار الطول، ۹۲) این سخن نباید درست باشد. زیرا چطور شاه ایران پذیرفت تا مردی زندانی و دارای قدرت بدنی بالا و ذکاوت را به همراه اسلحه و مردان جنگجو از مدائن به سمت یمن بفرستد در حالی که از آن جا تا ساحل دریا (بصره) فاصله زیاد بود و هر لحظه بیم شورش آن‌ها می‌رفت این احتمال نیز از نظر دور نیست که شاه او را تحت نظر داشته و کنترل می‌کرده است.

بسیاری از منابع، و هرز را سپهبد دیلم و از اسواران دانسته‌اند و آن که او از نسل فیروز شاه بوده است. (مسعودی، مروج الذهب، ۱/ ۴۴۳) varize لقب فرمانداران سپاه ساسانی در دیلمستان و از عالی‌ترین القاب اشرافی آن زمان بوده است. (همان، ۲/ ۵۵) اسواران گل سرسبد لشکر ساسانی بودند. معمولاً بیشتر ایشان به کار کشت و ذرع مشغول بوده‌اند ولی پاره‌ای هم شغل ثابتی داشته‌اند و حتی در دربار پادشاه دارای پایگاه والایی بوده‌اند. افسران لشکر از همین اسواران انتخاب می‌شدند. (تاریخ یعقوبی، ۱/ ۲۱۹) و هرز مردی کار

آزموده و از افسران قدیمی ارتش انوشیروان بود. (همان، ۲۰۴ / ۱) جنبه‌ی نظامی مرزبان‌ی خیلی قوی تر از جنبه‌ی کشوری آن بوده و مرزبانان همیشه از میان نجبای درجه‌ی اول و طبقات عالی‌ه‌ی مردم بر گزیده می‌شدند. درباره‌ی قدرت و هزرز آمده که با هزار مرد برابر بوده است. ابن بلخی می‌نویسد: «و هزرز بن به آفرید بن ساسان بن بهمن بود که پل معروف نهروان از ساخته‌های او بوده است او دانا و دارای تصنیفات و وصایا بود.» (فارس نامه، ۹۶)

این که آیا در این سفر زنان نیز بوده‌اند باید با شک نگریست. زیرا، از سوئی این یک سفر نظامی بود و آنها قصد ماندن در یمن را نداشتند که البته بعدها این امر نیز رخ می‌دهد و از سوی دیگر آنها جمعی زندانی بودند که تحت دستور عمل می‌کردند. مسعودی نوشته: «انوشیروان با معدی کرب شرطها نهاده بود از جمله این که از یمینان زن بگیرند اما یمینان از آنها زن نگیرند.» (مروج الذهب، ۴۴۴ / ۱) درعین حال گویا زنان ایرانی در سفری دیگر به یمن می‌روند زیرا از حضور آنان در یمن اخباری وجود دارد. اما منابع اشاره‌ی دقیق در این باره نکرده‌اند. برای نمونه در جریان سرکوبی اسود عنسی که بعد به آن اشاره می‌شود، حضور بانویی ایرانی به نام آزاد بسیار نقش دارد. ایرانیان از یمینی‌ها هم همسرانی اختیار کردند، فیروز ایرانی، مادرش یمینی و از قبیله‌ی خولان بود. (ابن اثیر، کامل، جلد ۲ از مجلد دوم، ص ۸۹)

ایرانیان از مسیر راه آبی به سمت یمن رفتند زیرا آنها دریانوردان ماهری بودند و هم‌چنین مخاطرات راه خشکی بیشتر بود. (اصطخری، مسالک و الممالک، ۲۹) هرچند بنا بر برخی روایت‌ها از ۸ کشتی که حامل ۱۰۰ مرد جنگجوی ایرانی بود دو کشتی غرق شد و تنها ۶ کشتی به سلامت به سواحل عدن رسیدند. (طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ۶۹۱ / ۲) ابن هشام، سیره، ۷۸ / ۱) و هزرز و همراهانش به سواحل یمن پا گذاشتند. قطعاً تعداد آنها بسیار نسبت به گروه حبشیان کمتر بوده است. و هزرز تمامی کشتی‌هایی که آنها را آورده بود آتش می‌زند تا همراهانش تنها به پیروزی بیاندیشند و راهی برای بازگشت سپاه ایران نباشد. (مقدسی، البد، و التاريخ، ۱۹۱ / ۳)

دو سپاه ایران و حبشه به رهبری یکسوم و مسروق پسران ابرهه، مقابل هم می‌ایستند. و هزرز آن چنان با طعنه با سپاه دشمن سخن می‌گوید که گویی آنان خردسالانی هستند. در میان جنگ به زبان فارسی مسروق را کودکی بی‌خرد خواند.

همان، ۱۹۳/۳) وهرز مردی مسن و روزگار دیده و سرد و گرم چشیده و دارای تجربه بود به حدی که نوشته‌اند ابروانی پرپشت داشت که بر چشمانش افتاده بود. (همان‌جا)

گویا پایمردی و رشادت ایرانیان در این جنگ بسیار بوده است زیرا بسیاری از مورخان از آن رشادت‌ها یاد کرده‌اند. برخی کشته شدگان حبشی را تا سی‌هزار نوشته‌اند. (مسعودی، مروج الذهب، ۱/ ۴۴۴) این در صورتی است که ما قول تعداد صد هزار نفری سپاهیان حبشی را قبول کنیم. (نولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، ۲۵۶) قدر مسلم تعداد ایرانیان در مقابل حبشیان اندک و جوان مردی آنان و رشادت‌هایشان بسیار بوده است. (طبری ۱/ ۶۹۹) پس از پیروزی سپاه ایران و سیف، وهرز تاجی را که به همراه داشت بر سر معدی کرب نهاد و زره‌ای از نقره بدو پوشانید و او را در پادشاهی یمن استقرار داد و فتح نامه به انوشیروان نوشت. (مسعودی، مروج الذهب، ۱/ ۴۴۴)

وهرز در زمان اقامت در یمن و فرمانروایی آن‌جا به طور مداوم با شخص امپراتوری ایران انوشیروان در تماس بود و نامه‌هایی میان او و کسری نوشته شده که به قول اینوسترنزف این کتاب از دسته کتاب‌هایی بوده که در باب اداره و روش فرمانروایی بر یمن توسط نمایندگان شاه ایران ذکر شده بود و در حقیقت نوعی کتاب آیین ملکداری یا تدبیر مدن بوده است. (محمدی، فرهنگ ایرانی پیش از اسلام و ... ۲۶۷) پادشاهی سیف بن ذی یزن بر یمن را ۴ سال گفته‌اند. (وفیات الاعیان، ۳۶۱۶) وهرز پس از انجام امور یمن آن‌جا را ترک و به مدائن نزد شاه ایران انوشیروان باز می‌گردد. (مروج الذهب، ۱/ ۴۴۸)

قحطانیان (نوادگان نوح(ع)) یمنی به ستایش ایرانیان پرداخته‌اند و بزرگواری‌های آنان را یاد کرده‌اند. بحتری که از قحطان بود در مدح ابنای عجم و تذکار بزرگواری ایرانیان با پدران خویش گوید: «چه بزرگی‌ها دارند که ستایش کردن‌ها از آن رونق می‌گیرد و چه نعمتها که یاد آن به روزگاران بجاست اگر بزرگی کنید این نخستین نعمت شما نیست و هیچ مکرمتی چون مکرمت شما بر یمنیان نخواهد بود آن روزها که انوشیروان جد شما پرده‌ی ذلت را از سیف بن ذی یزن بر داشت و سواران ایرانی با شمشیر و نیزه از صنعا و عدن دفاع می‌کردند شما پسران نعمت ده عطا بخش هستید و ماییم که از شما نهایت نعمت و کرم یافته‌ایم.» (مسعودی، مروج الذهب، ۱/ ۴۴۵) در شعری دیگر ابوزمعه جد امیه بن ابی صلت ثقفی، ایرانیان را بی‌نظیر و شیران بیشه توصیف کرد.

(همان، ۴۴۶/۱) مسعودی نقل کرده که پس از پیروزی وهرز و سپردن قدرت به معدی کرب بسیاری از اعراب از جمله پدربزرگ پیامبر اسلام(ص)، عبدالمطلب برای شاد باش به حضور وی رسیدند. (همان، ۴۴۵/۱) حماسه‌ی ایرانیان و وهرز در کتاب‌های عربی آمده اما در اشعار فارسی مطلبی ذکر نگردیده است.

به راستی کدام قومی را در این پایه از جوانمردی و بزرگواری می‌توان دید آن‌جا که قدرت دارند از آن سوء استفاده نمی‌کنند و پس از تسلط بر منطقه‌ای آن را به دیگری بسپارند؟ این در حالی بود که فاتحان اصلی جنگ، ایرانیان بودند و به راحتی می‌توانستند قدرت را در دست بگیرند. بی‌شک این گروه زندانیان از خاندان‌های بزرگ ایران و نجیب زادگانی بودند که به خشم شاه گرفتار آمده بودند. در صورتی که آنان زندانیان شرور و خطرناکی بودند هرگز به فرمان وهرز گردن نمی‌نهادند و در یمن راستی و درستی برپا نمی‌کردند که مورد ستایش عربان قرار گیرند. در نتیجه قول ابن بلخی و کسانی که آن را نقل کرده‌اند پسندیده است که این زندانیان در زندان انوشیروان در حقیقت فرزندان ملوک و سپاهیان ساسانی بودند که شاه چون برای سلطنت خویش از ناحیه‌ی آنان احساس خطر می‌کرده، فرمان خروج ایشان را همراه وهرز صادر کرده است. با آن که تعداد آنها کم بود اما چون از فنون جنگی بهره‌های فراوان داشتند انوشیروان به پیروزی این تعداد اعتماد کامل داشته است. ابن بلخی می‌نویسد: «... و سیف ین ذی یزن او را گفت: ای ملک الملوک بدین قدر مردم، با ایشان چه توان کرد؟ انوشیروان جواب داد کی بسیار هیزم را اندک مایه آتش تمام بود.» (فارس نامه، ۹۵)

پس از بازگشت وهرز به ایران سیف توسط نگاهبانان سپاه حبشی خودکشته می‌شود و وضعیت یمن دوباره به هم می‌ریزد. (ابن خلکان، ۳۶/۶) تعدادی از ایرانیان هنوز در یمن بودند و توسط آنان این تعداد از حبشیان کشته می‌شوند و ایرانیان بر یمن مسلط می‌گردند و شرح ماجرا را به وهرز خبر می‌دهند. انوشیروان این بار وهرز را به همراهی چهار هزار تن از اسواران از راه خشکی فرستاد تا امور یمن را سر و سامان دهند و تمامی سپاهان مجعد موی را بکشند. (مسعودی، مروج الذهب، ۴۴۸/۱) از این به بعد وهرز از طرف کسری عامل یمن می‌شود و هر سال برای کسری خراج می‌فرستاد. مرگ وهرز در صنعا روی داد و مقبره‌ی او تا قرن چهارم برای یمنیان عزیز و مشهور بوده است. (دینوری، اخبار الطوال، ۹۳) به نوشته‌ی طبری پس از مرگ وهرز امارت یمن به مرزبان پسر وهرز رسید

(۷۰۰/۲) و سپس افراد دیگری از ایرانیان بر یمن حکم راندند که عبارت بودند از: مرزبان، خره خسرو و سپس باذان، (قلقشندی، صبح الاعشی، ۲۴/۵) باذان از سوی انوشیروان بر یمن امارت داشت. اما گفتار مسعودی در این باره درست تر به نظر می‌آید. به نوشته‌ی وی «پس از وهرز پسرش نوشجان و سپس سبحان و خرزاد و سپس پسر سبحان و سپس مرزبان که از خاندان شاهی ایران بود پادشاه شد آن گاه پس از وی خَر خسرو که مولد وی یمن بود پادشاه شد.» (مروج الذهب، ۴۴۹/۱) سایر منابع از این قسمت از وقایع یمن به سرعت گذشته و با مغشوش بیان کرده‌اند. به گفته‌ی نولدکه خَر خسرو پسر موزان (مرزبان) زبان عربی می‌دانست و آن را دوست داشت و شعر عربی می‌خواند. خسرو پرویز پادشاه ایران از این که وی مانند عرب‌ها شده ناراحت گشت و او را عزل کرد و باذان را والی یمن ساخت و او آخرین والی ایرانی است که به یمن رفت. (تاریخ ایرانیان و عرب‌ها، ۳۷۲) ایرانیان در یمن قدرتمند بودند و بازارهای تجاری را نیز در اختیار داشتند. پیش از اسلام، ابناء یمن در امور تجاری نیز دخیل بودند. یعقوبی ضمن نام بردن از بازارهای یمن و صنعا می‌نویسد: «بازار صنعا در نیمه‌ی ماه رمضان برپا می‌شد و نیز ابناء از آنان ده یک می‌گرفتند.» (تاریخ، ۳۵۰/۱)

پادشاهی انوشیروان را حدود ۴۸ سال نوشته‌اند که پیامبر(ص)، در حدود چهل و یکمین سال سلطنت انوشیروان به دنیا آمد. حضرت ۱۹ سال در پادشاهی هرمز^۱ و ۱۶ سال را در زمان پادشاهی خسرو پرویز بوده‌اند.^۲ (دینوری، اخبار الطوال، ۱۰۲؛ ابن بلخی، فارس نامه، ۹۶)

در زمان خسرو پرویز باذان، امیر ایرانی یمن برای او پیشگویی فرستاده بود به نام سایب و او همان فردی بود که برای شاه ایران علت خراب شدن بند دجله و خرابی کاخ مدائن و ایوان کسری را در زمان تولد حضرت رسول(ص) بیان کرد. اوضاع ایران با کشته شدن خسرو پرویز به دست شیرویه از هم پاشیدند و چندین پادشاه عوض شدند و

^۱ - طبری مدت پادشاهی هرمز را دوازده سال (تاریخ الرسل و الملوک، ۷۲۸/۲) و مدت پادشاهی خسرو پرویز را حدود سی و هشت سال می‌داند که پیامبر (ص) در سی و دومین سال پادشاهی‌اش، هجرت کردند. (همان، ۲/۷۶۹)

^۲ - طبری مدت سلطنت خسرو پرویز را حدود سی و هشت سال ذکر کرده که در سال ۳۲ سلطنت او پیامبر هجرت فرمود. (طبری، ۲/۷۶۹)

پریشان حالی بر ایران حکمفرما بود. (طبری، ۷۲۸/۲) و در این هنگام پیامبر(ص) رحلت فرمودند.

رسول خدا(ص) و ابناء یمن

در اواخر سال ششم هجرت، پیامبر فعالیت‌های سیاسی خود را تشدید فرمود و با سایر قدرت‌ها ارتباط برقرار ساخت و طی نامه‌هایی آن‌ها را دعوت به اسلام کرد و یکی از این نامه‌ها را به خسرو پرویز، امپراتور ایران توسط عبدالله بن حذافه سهمی فرستاد. ابن هشام از قول زهری نقل کرده که کسری خسرو پرویز پس از دریافت نامه از سوی پیامبر به باذان نامه‌ای نوشت مبنی بر آن که مردی از قریش در مکه ادعای نبوت کرده او را تنبیه کن وگرنه سرش را برای ما بفرست. گویا باذان نامه‌های کسری را برای رسول خدا فرستاد. مقدسی نوشته: باذان پس از دریافت نامه کسری دو سفیر به مدینه فرستاد. (البد، والتاریخ، ۱۷۲/۳) ابن اثیر این دو فرستاده را به نام‌های بابویه و خُرخسرو (یا فیروز) از خردمندان دانسته است. به نوشته‌ی او در طائف با قریش دیدار نمودند و قریشیان شایعه‌ها کردند، مبنی بر آن که شاه ایران با محمد در افتاده و کار محمد به سر رسیده است. (کامل، ج اول از مجلد دوم، ۲۴۹) پیامبر کمربندی نقره‌ای که شاه مصر به آن حضرت هدیه کرده بود، به خُرخسرو اهداء کرد. به همین خاطر مردم یمن او را با لقب «ذوالمفخره و یا ذوالمعجزه» (صاحب مدال پر افتخار کمربند) می‌خواندند و این لقب در میان فرزندان او نیز به جا ماند. (همان، ج ۱ از مجلد دوم، ۲۵۱) ابن بلخی فیروز دیلمی را جزو اساوره‌ای می‌داند که باذان به نزد پیامبر(ص) فرستاد. (فارس نامه، ۱۰۶)

پیامبر(ص) نیز در جواب او فرمود که خداوند تعالی او را خبر داده است که کسری در روز فلان ماه فلان کشته شد. (ابن هشام، سیره، ۸۴/۱) باذان پس از آگاهی از کشته شدن شیرویه و خیر رسول خدا(ص) توسط فرستادگان، جماعتی از ایرانیان را نزد پیامبر فرستاد و اظهار اسلام کرد. این هیأت در مدینه گفتند: ما به سوی چه کسی باید برویم؟ آن‌ها پیامبر را ملاقات کردند و اسلام آوردند. پیامبر(ص) در حق این دسته از ایرانیان مسلمان شده فرمودند: شما اکنون از یاران ما هستید و به طرف ما اهل بیت می‌باشید.^۱

^۱ - «انتم منا و الینا اهل البیت»

(ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۲/۲۲۶) ابن کثیر نقل می‌کند که پیامبر پیش از این در حین جنگ خندق درباره سلمان نیز شبیه این مضمون فرموده بود که: سلمان منا اهل البیت. (همان، ۲/۲۲۷) تاریخ نویسان، درباره‌ی دیدار سلمان با این گروه از ایرانیان در مدینه مطالبی را یادآور نشده‌اند. از نظر فردی، سلمان اولین مرد ایرانی مسلمان شده است ولی از نظر گروهی، ابناء یمن بودند که اولین ایمان آوردندگان به رسول خدا(ص) هستند. از طریق همین گروه یمنی بود که اخبار مربوط به پیامبر اسلام(ص) به ایران می‌رسید. این گونه اسلام آوردن باذان و ایرانیان یمن نشان دهنده‌ی آن است که تنها راه پیشرفت اسلام شمشیر و خونریزی نبود و اسلام با خشونت بر قلب‌ها حکم نراند. خبر اسلام آوردن این دسته به ایران هم رسیده بود و بازتاب‌هایی هم داشت. چنان که سال‌ها بعد در مورد فتح مرو الرود^۱ توسط مسلمانان می‌خوانیم: «احنف بن قیس. مروالروء را محاصره کرد و مردم آن با مسلمانان جنگی عظیم کردند و مرزبان آن‌جا که از خویشان باذام (باذان) فرمان‌روای یمن بود، نامه به احنف نوشت که اسلام باذام، مرا به صلح دعوت می‌کند و احنف به شصت هزار درهم با ایشان صلح کرد.» (بلاذری، فتوح البلدان، ۱۶۱)

باذان (باذام) مرد نیکوکار و پاک طینتی بود ضمن آن که با اندیشه و خردی که به کار بست صلاح را در اطاعت از پیامبر دانست. تا زنده بود پیامبر او را عامل همه مخالفین یمن (به مرکزیت صنعا) گذاشت و بر کنارش نکرد. (طبری، ۴/۱۳۵۴) پس از باذان پسرش شهر بن باذان بر یمن امیر گشت. گویا ایرانیان در اثر اقامت طولانی در یمن در زمان تسلط اسلام بر یمن به لحاظ زبان و گویش و برخی آداب مانند اعراب آن ناحیه گشته بودند. (نولدکه، تاریخ ایرانیان و عرب‌ها ...، ۳۷۲)

پس از فتح مکه نمایندگان بسیاری به مکانهای مختلف فرستاده شدند. معاذبن جبل نیز از سوی پیامبر به یمن فرستاده شد. پیامبر(ص)، سفارش اهل کتاب را به وی کرد که بر آنان سخت‌نگیر و تنها اقرار به وحدانیت خدا داشته باشند. (ابن هشام، سیره، ۴/۲۳۳) منطقه‌ی نجران نیمه مستقل از سایر نقاط بود و مسیحیان بسیار داشت. (پیکولوسکایا، اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران، ۵۷۶) از فرستادگان پیامبر(ص) به یمن برای تبلیغ این آیین باید به این افراد اشاره کرد: خالد بن ولید، علی بن ابی طالب(ع)، ابوموسی اشعری و

^۲ - از سرزمین‌های خراسان

معاذبن جبل. (ابن کثیر، البدایة و النهایة. ۲/ ۲۲۷) این رسولان و کارگزاران وظیفه داشتند تا سنن و شریعت اسلامی را یاد بدهند و صدقات را جمع آوری نمایند. (بلاذری، فتوح البلدان، ۱۰۱) از برکات بریمنیان حضور چندین باره‌ی امیرالمؤمنان علی (ع) در این ناحیه بوده است. گویی رفتن حضرت به یمن بذر محبت علوی را در دل این مردم کاشته بود. به ویژه ایرانیان که ارادت خاصی به اهل بیت داشتند. ابن رسته در قرن چهارم می‌نویسد: «اهالی آن جا حق را با امیرالمؤمنان علی می‌دانستند.» (الاعلاق النفیسه، ۱۰۸) بعدها نیز شرفا که از نسل پیامبر (ص) بودند در این نواحی تا طائف دارای قریه‌های آباد و وسیع و مناطق زراعی و پر آب و محصول را در اختیار داشتند. (قلقشندی، صبح الاعشی، ۳۶/۵) در حال حاضر بیشتر یمنی‌ها شیعه زیدی هستند.

نقش انباء در سرکوبی پیامبران دروغین

رسول خدا (ص) در اواخر عمر شریفش با پیامبران دروغینی مواجه شد که ادعای نبوت داشتند و هر لحظه بیم آن می‌رفت که اسلام نوپا در معرض خطرات جدی قرار گیرد. نخستین جنگ دوران ارتداد جنگ اسود عنسی بود که در یمن رخ داد. (طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ۱۳۶/۴) اسود عنسی در صنعا یمن در سال ۱۰ هجری، ادعای نبوت کرد که هم زمان با مسیلمه کذاب در یمامه بود. (ابن هشام، سیره، ۲۴۲/۴) در این هنگام یمن در دست شهر بن باذان قرار داشت. در جریان درگیری شهر بن باذان با اسود. شهر کشته شد هر چند که فعالیت بسیار کرد ولی موفق نگشت. اسود زن شهر را تصاحب نمود. (ابن کثیر، البدایه و النهایه، ۲/ ۲۲۷) پس از کشته شدن شهر ریاست ایرانیان را فیروز و دادویه عهده‌دار شدند. اینان هم‌چنان در طریقه‌ی اسلام و متابعت از نبی اکرم (ص) ثابت قدم ماندند و روش باذان و فرزندش شهر را پی گرفتند.

در این بین جریان کشته شدن شهر بن باذان و حوادث یمن به اطلاع پیامبر (ص) رسید و مسلمانان مدینه متوجه شدند جز ایرانیان و جماعتی از عرب، سرزمین یمن مرتد شده و پیرامون اسود کذاب را گرفته‌اند. در فرآیند مطالعه‌ی اوضاع یمن در این دوران در می‌یابیم که وضعیت بسیار مخاطره‌انگیزی بر آن‌جا حکمفرما بوده است. ولی ایرانیان با تمام توان از رسالت حضرت رسول (ص) دفاع می‌کردند.

صفا و صمیمیت ایرانیان نسبت به اسلام بسیار بوده است. «و در این جهت هیچ ملتی نسبت به هیچ آیینی این اندازه خدمت نکرده و صمیمیت به خرج نداده است.» (مطهری، خدمات متقابل اسلام و ایران، ۳۸۴)

رسول اسلام (ص) طی نامه‌ای از ایرانیان درخواست می‌کند تا با اسود بجنگند. این فرمان برای فیروز دادویه و جشیش صادر شده بود ایرانیان از مردم برای این مبارزه دعوت می‌کردند و اسود نیز ایشان را تهدید می‌کرد. (مسکویه، ۲۳۷/۱) راهنمایی‌های آزاد (بلاذری، مرزبان نوشته است. فتح البلدان، ۱۵۳) دختر عموی پیروز و زن شهر بن باذان به ایرانیان، آن‌ها را در سرکوبی اسود بسیار یاری رساند. در نهایت با طرح نقشه‌ها و مسائل بسیار که میان ایرانیان و اسود گذشت، ایرانیان موفق شدند اسود را از پا درآورند و جشیش دیلمی با صدای بلند بر فراز کاخ اسود اعلام «اشهد ان محمداً رسول الله» را سر دهد. (تجارب الامم، ۲۴۲/۱) معاذبن جبل بار دیگر از طرف پیامبر (ص) امام جماعت یمنیان شد و نماز جماعت را از سر گرفت.

خبر کشته شدن اسود به سرعت به اطلاع پیامبر (ص) رسید. عبدالله بن عمر روایت می‌کند، در شبی که اسود کذاب کشته شد از طریق وحی خبر به پیامبر رسید و حضرت فرمودند: عنسی کشته شد و قتل وی به دست مبارک (برگردان پیروز فارسی) که از یک خانواده‌ی مبارک می‌باشد واقع گردیده است. مسلمانان از حضرت پرسیدند کدام مرد وی را کشت؟ فرمود: فیروز بن دیلمی به قتل رساند. (بلاذری، فتوح البلدان، ۱۵۵) بلاذری در جایی دیگر یادآور می‌شود که پیامبر قیس بن هبیره مرادی را به جنگ اسود فرستاد و او با کمک ایرانیان موفق به خنثی ساختن توطئه اسود شدند. (همان، ۱۵۴) فیروز از آن پس در میان یمنیان ارزش و شهرت بسیاری کسب کرده. ابن خلکان پیروزی فیروز دیلمی را بر اسود عنسی، اولین پیروزی ابوبکر در ایام خلافتش دانسته است. (وفیات الاعیان، ۶۷/۳)

پس از رحلت پیامبر (ص) قیس بن عبد یغوث که خود در جریان سرکوبی اسود، به ایرانیان کمک می‌کرد مرتد شده و ادعای نبوت کرد. اوضاع ایرانیان و یمن پریشان گشت. ابوبکر جانشین و خلیفه مسلمین طی نامه‌ای از چند تن از سران یمنیان خواست تا در سرکوبی قیس به ایرانیان یاری رسانند. (طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ۱۴۵۸/۴) طبری در این باره روایت‌های بسیاری را بیان کرده است.

پس از رحلت پیامبر(ص)، ایرانیان هم چون گذشته به دین اسلام وفادار ماندند در حالی که اعراب بسیاری در یمن از اسلام بازگشتند. به راستی در میان چه تعداد اقوام می‌توان این‌گونه وفاداری‌ها و جوانمردی‌ها به آیین را یافت؟ پایداری به اسلام زمانی بود که رهبریت اولیه آن روی درنقاب خاک کشیده بود.

شرح درگیری‌های فیروز با قیس بن عبد یغوث در کتاب‌های تاریخ وجود دارد. نکته‌ی مهم آن‌که، در این درگیری‌ها، قبایل عرب از یاری فیروز و ایرانیان مسلمان دست برداشتند و راه اسود کذاب را پیش گرفتند. قیس دستور داد همه ایرانیان را از یمن اخراج کنند و زنان و فرزندان فیروز و دادویه را هم دستور بازگشت به سرزمینشان، ایران داد. با پافشاری و درخواست فیروز از اعراب ناحیه، گروهی از طایفه‌ی عقیل از وی حمایت کردند و ایرانیان را از دست سواران قیس نجات دادند و در نهایت با یاری قبیله‌ی عک سپاه قیس از هم پاشید.

ایرانیان در راه پاسبانی از شریعت در یمن شهدای زیادی را تقدیم کردند. دادویه نخستین ایرانی بود که در راه اسلام به شهادت رسید. قیس به دست مهاجر بن امیه اسیر شد. او را در بند کردند و به مدینه بردند. ابوبکر از وی بازجویی کرد که چرا دادویه را کشتی؟ او گفت: «من او را نکشته‌ام وی را به طور نهانی کشتند و معلوم نیست کشته او چه مردی بوده است.» ابوبکر نیز سخن او را پذیرفت و از قتل او در گذشت. بلاذری در این باره نوشته: «ابوبکر نوشت تا قیس را باز گردانند. و چون قیس نزد او آورده شد پنجاه بار نزدیک منبر رسول خدا(ص) سوگند خورد که دادویه را نکشته است. سپس بعد از سوگند قیس را رها ساخت و همراه کسانی که از مسلمانان برای محاربه با رومیان تعیین شده بودند به شام اعزام داشت.» (فتوح البلدان، ۱۵۶) شهید مطهری در این باره بیانی به این مضمون دارند که «شاید این اولین موردی باشد که در آن حقوق اسلامی پایمال شد و تبعیض نژادی و تعصب قومی به کار رفت و برتری عرب را بر عجم به کار بستند. زیرا همه می‌دانستند که قیس مرتد شده و با دشمنان اسلام همکاری می‌کند و دادویه مسلمان ایرانی برای دفاع از اسلام کشته شده است.» (خدمات متقابل اسلام و ایران، ۹۵) بیشتر کتاب‌های تاریخی اولین بی‌اعتنایی به دستورات پیامبر اسلام را در احقاق حق بر اساس شریعت در دوران ابوبکر و ماجرای مالک بن نویره و خالد بن ولید می‌دانند. زمانی که خالد به خاطر علاقه به همسر مالک وی را به جرم ارتداد به قتل

رساند و ابوبکر آن را نادیده گرفت. البته جریان شهادت دادویه جلوتر از قضیه مالک بوده است.

در زمان ابوبکر (۱۱-۱۳ هجری) هم چنان ابناء، در یمن فعالیت داشتند. در شورشی دیگر که توسط عمرو بن معدی کرب روی داد. از طرف خلیفه ابوبکر، طاهر بن ابی هاله برای کمک به فیروز فرستاده شد (طبری، تاریخ الرسل و الملوک، ۱۴۶۴/۴) در دوران بعدی یمن به دست فرستادگان خلفا اداره می‌شد. در زمان علی(ع) امر یمن با عبدالله بن عباسی و برادرش عبدالله بن عباس بود. (قلقشندی، صبح الاعشی، ۲۵/۵) گویا مدتی فیروز در یمن فعالیت داشته تا آن‌که در سال ۳۵ هجری فوت نمود. (همان ۲۵/۵) در زمانی که معاویه خود را خلیفه می‌دانست، فیروز دیلمی را در فرمانروایی یمن باقی گذاشت اما اندکی بعد او را عزل و عثمان بن عفان ثقفی را به جایش گماشت. (یعقوبی، تاریخ، ۱۶۷/۲) باید توجه داشت معاویه نسبت به ایرانیان هیچ محبتی نداشت.

برخی از بزرگان و عالمان ابناء

ابناء در قرون متمادی هجرت به همان نام ابناء مشهور بوده‌اند و از آنان بزرگانی از فقها و عالمان برخاسته‌اند که می‌توان به طاووس بن کیسان خولانی همدانی یمانی اشاره کرد. او از ابناء فارس و از بزرگان تابعان محسوب می‌شده و بسیار مورد احترام عوام و خواص قرار داشته است. (ابن خلکان، وفیات الاعیان، ۵۰۹/۲) ابوسعید ابن کثیر مقری (م. ۱۲۰) از قراء سبعة بود که در شمار ابناء فارس محسوب می‌شد. (همان، ۴۱/۳) وهب بن منبه صاحب اخبار و قصص نیز از ابناء فارس بود. (همان، ۳۵/۶) به طور کلی میان صحابه و تابعان از محدثان و فقها و عده‌ای از همین ایرانیان مقیم یمن بودند. مانند ضحاک پسر فیروز دیلمی که از طبقه‌ی اول محدثان یمن است و از پدرش روایت می‌کرده است. شریح قاضی، حنش بن عبدالله صنعانی (م، ۱۰۰ ه) از اصحاب علی(ع) همام، میمون بن مهران، عمرو بن دینار و بسیاری دیگر از این دسته به شمار می‌روند که نامشان در کتاب‌ها وجود دارد.^۱ به مبارکی وجود این گروه مؤمنان پاکباز بود که برکت اسلام شامل

^۱ - ابن سعد در طبقات، نام بسیاری از آن‌ها را آورده است

یمن هم شد و از کرامت وجود اسلام رحمتی وسیع در یمن حادث گشت که تا کنون نیز قابل مشاهده است.

نتیجه گیری

دین مبین اسلام با کمک گروه‌های بسیار و رشادتهای افراد زیادی گسترش یافت و نواحی بزرگی را به زیر پوشش خود در آورد. یکی از این گروه‌ها، ایرانیان هستند که با نهایت رشادت و مردانگی و با ایثار جان خود مقابل دشمنان اسلام ایستادند و به نص تاریخ، زمانی از اسلام و پیامبر دفاع کردند که موقعیت خطیری به وجود آمده بود. از یک سو قدرت‌های بزرگ و از سوی دیگر پیامبران دروغین و اضطرابات درونی، پیامبر(ص) را آزاده کرده بود. نقش ابناء در طی وقایع جنوب عربستان کلیدی و دارای اهمیت است. فرزندان ایشان نیز بعدها خود از برجستگان جامعه‌ی اسلامی به حساب آمدند. افتخار بزرگی که نصیب این دسته از ایرانیان شد آن بود که آنان اولین گروه‌های ایرانی هستند که به پیامبر ایمان آوردند و شهادتی نیز تقدیم کردند. ابناء زمانی از پیامبر(ص) اطاعت کردند که هنوز ایران توسط مسلمانان فتح نشده بود و آنان در حقیقت در تحت سلطه و قدرت دولت و امپراتوری بزرگ ایران بودند. بر این اساس است که در می‌یابیم اسلام نه با زور شمشیر که از راه قلب‌ها و با عشق بر دل‌ها حکومت کرد که نمونه‌ی آن ایرانیان یمن بودند.

فهرست منابع و مآخذ:

* قرآن کریم

- ۱- ابن حوقل، ابوالقاسم، **صورة الارض**، بیروت، منشورات دارالمکتبه الحیاه، ۱۹۹۲۰ م
- ۲- ابن رسته، اعلاق النفیسه، دارالحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۹۹۸
- ۳- ابن اثیر، عزالدین، **الکامل فی التاریخ**، ترجمه‌ی عباس خلیلی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، بی تا
- ۴- ابن هشام، السیره النبویه، **دارالکتاب العربی**، بیروت، طبعه الخامسه، ۱۹۹۶
- ۵- ابن کثیر، ابی الفدا، اسماعیل، **البدایه و النهایه**، مکتبه تحقیق التراث، بیروت، بی تا
- ۶- ابن بلخی، **فارس نامه**، تهران، دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۶۳
- ۷- ابن خلکان، ابی العباس، **وفیات الاعیان**، دار صادر بیروت، بی تا
- ۸- ادریسی، محمد بن محمد، **نزهة المشتاق فی اختراق الافاق**، قاهره، مکتبه الثقافه الدینیة، بی تا
- ۹- اصطخری، ابواسحاق، **مسالك و ممالک**، به اهتمام ایرج افشار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸
- ۱۰- بستانی، پطرس، **دائرة المعارف**، بیروت، دارالمعرفه، بی تا
- ۱۱- بلاذری، احمد بن یحیی، **فتوح البلدان**، ترجمه، توکل، نشر نقره، ۱۳۶۷
- ۱۲- پیگولوسکایا، **اعراب حدود مرزهای روم شرقی و ایران**، ترجمه‌ی عنایت الله رضا، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول، ۱۳۷۲
- ۱۳- دینوری، ابوحنفیه، **اخبار الطول**، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، نشر نی تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۱
- ۱۴- قلقشندی، احمد بن علی، **صبح الاعشی فی صناعة الانشاء**، بیروت، دارالفکر، اطبعه الاولی، ۱۹۸۷
- ۱۵- گیرشمن.ر. **ایران از آغاز تا اسلام**، ترجمه‌ی محمد معین. شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ دهم، ۱۳۷۲
- ۱۶- طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الرسل و الملوک**، ترجمه‌ی ابوالقاسم پاینده، انتشارات اساطیر، چاپ دوم، ۱۳۶۲
- ۱۷- مسعودی، علی بن حسین، **مروج الذهب**، ترجمه ابوالقاسم پاینده، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۷۰
- ۱۸- مسکویه، ابو علی، **تجارب الامم**، ترجمه‌ی ابوالقاسم امامی، انتشارات سروش، تهران، ۱۳۶۹

- ۱۹- محمدی، محمد، فرهنگ ایران پیش از اسلام و آثار آن در تمدن اسلامی و ادبیات عربی، تهران. انتشارات توس، چاپ اول، ۱۳۷۴
- ۲۰- مقدسی، مطهر بن طاهر، البدء و التاريخ، دارصادر بیروت، بی تا
- ۲۱- مطهری، مرتضی، خدمات متقابل اسلام و ایران. انتشارات صدرا، چاپ ۲۱، ۱۳۷۴
- ۲۲- معین، محمد. فرهنگ فارسی، مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۷۱
- ۲۳- نولد که تئودور، تاریخ ایرانیان و عربها در زمان ساسانیان، پژوهشگاه علوم انسانی تهران، چاپ دوم، ۱۳۷۸
- ۲۴- واقدی، محمد بن سعد، الطبقات الکبیر، ترجمه‌ی محمود مهدوی دامغانی، انتشارات نو، چاپ اول. ۱۳۶۹
- ۲۵- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، البلدان، بیروت، دارالاحیاء التراث العربی، چاپ اول، ۱۹۸۸
- ۲۶- یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی، ترجمه‌ی محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ ششم، ۱۳۷۱